

فراسوی اعترافات

اما چنین نشد. سران اصلاحات در سنت اعتراف‌گیری و مکانیسم آن تجربه دارند. از همین روی نیز پاسخ اعترافات را با پرده دری از حوادث هولناک زندانها دادند. شیخ اصلاحات ملاحظاتی را کنار زد و رفتار بازجویان با زندانیان را موضوع اصلی نزاع خانوادگی کرد.

بدین‌سان، ابعاد جنایات قداره‌بندان اسلام و سرمایه نمایان گشت. نسل جوانی که تاریخ رژیم اسلامی را بروایت بورژوازی ناراضی اصلاح طلب می‌شناخت از ابعاد فجیح جنایت سی‌ساله بکلی حیران مانده است. اخبار شکنجه، تجاوز و شیوه خرد کردن مخالفان در زندانها پاسخی بود به چرایی اعترافات تعدادی از سران اصلاحات. این پاسخ اما ضربه‌ای بر جناح حاکم وارد آورد که نتایج آن آشکار خواهد شد.

برای اکثریت جامعه و نسل سرکوب شده دوران پس از قیام پنجاه‌هفت، این وقایع بسیار آشناست. تاریخ جمهوری اسلامی با تاریخ شکنجه و سرکوب فجیع عجین است. پدیده زندان، شکنجه و تواب سازی در فرهنگ و تاریخ سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی مکان ویژه‌ای یافته است. این نسل، خاطره گدازنده روزهایی را که مادران زندانیان تنها با یک ساک لباس به خانه بر می‌گشتند را از یاد نبرده است. این نسل، شیون شبانه مادران در کنار گورهای دسته جمعی تهران و شهرستانها را هنوز همراهی میکند. دهشت و هول این نسل حتی امروز نیز در روانشناسی جمعی جنبش اعتراضی به چشم می‌خورد.

براستی پرسیدنی است که چرا صدای آیت‌الله‌ها و شیوخ بلند شده است. این فغان از چیست؟ آنها می‌ترسند. آنها برخورد می‌لرزند. تصور اینکه نوبت آقازاده‌ها رسیده باشد، خواب را از شب شیوخ ربوده است. آنها از تصور اجرای عدالت اسلامی در مورد خود و فرزندانشان، برخورد می‌لرزند.

شکنجه، تجاوز و اعتراف‌گیری تا پای منبرهای روضه اصلاح‌نظام نیز پیش رفته است. محسن روح‌الامینی که تا دیروز آقازاده و خدمتگزار نظام و جزو لشکر گمنام امام زمان و اطلاعات بود نیز قربانی دستگاهی شد که پدرش از معتمدان آن بود.

کل پیکره نظام را بوی تعفن و جنایت فرا گرفته است. از عبا و عمامه آیت‌الله‌ها خون جاری است. حتی مراجع تقلید و دستگاههای آموزشی حوزه که وجودشان مدیون بودجه‌ها و پولهای دولتی است، درحال فرار بسوی اصلاحات هستند.

اگر خودی‌های در معرض شکنجه و تجاوز قرار نمی‌گرفتند، ابعاد جنایات بدین سرعت و وسعت نمایان نمی‌گشت. اما حال نوبت خودی‌ها است و آنان نیز ناگزیرند تا از خود دفاع کنند. بدین‌سان موجی از بازگشت به گذشته، موجی از بازخوانی تاریخ جنایات رژیم اسلامی کل جامعه را فرا می‌گیرد.

ابعاد جنایات قداره‌بندان اسلام و سرمایه نمایان می‌گردد. اخبار شکنجه و تجاوز دهان به دهان می‌چرخد و بر موج خشم و انزجار عمومی می‌افزاید. اعتراف‌گیری جناح حاکم برای سرکوب ایدئولوژیک جنبش اصلاحات، برغم تجربه سی‌ساله «بازجویان مهربان»، اینبار نتیجه‌ای متضاد ببار آورد. این بار زمانه‌ای دگر است و قواعد بازی بگونه‌ای دیگر. زمانه‌ای دگر است. زمستان سال شصت نیست. زمستانی که رهبران و کادرهای سازمان پیکار یا باید همانند علیرضا سیاسی آشتیانی می‌مردند تا شکنجه را تسلیم کنند و یا باید همانند قاسم عابدینی خویشتن را انکار میکردند و با خودکشی سیاسی؛ و رفتن در لباس بازجو، بازجویان مسخ شده در درگاه حاکمیت اسلام و سرمایه را راضی سازند.

زمانه‌ای دگر است. زمستان سال شصت و سلسله خزان‌های سالهای بعد از آن نیز نیست. سالهایی که فعالین سازمانهای مجاهد، فدایی و پیکار، یا باید زیر شکنجه و تازیانه، مثله شده و پیکرهایشان در گودال‌های دور دست، در تاریکی شب بزیر خاک مدفون میگشت، و یا اینکه با اعترافات گروهی، سیمای ایدئولوژی جمهوری اسلامی را با خواری ایدئولوژیک خویش آذین میکردند.

اعتراف کنندگان، البته که شکستند. این منطق نبرد سیاسی است. تفاوت آنها که اعتراف میکنند تا زنده بمانند و آنها که می‌میرند تا خویشتن را انکار نکنند چنین جلوه‌گر میشود. اعتراف کنندگان در صحنه سیاست می‌میرند و مردگان راه حقیقت زنده میمانند. این «حقیقت» اما نه تاریخی و علمی است و نه طبقاتی. اما یک حقیقت سیاسی است. حقیقت یک تفاوت مهم سیاسی. تفاوت میان آنان که می‌کشند تا تاییدیه ایدئولوژیک بگیرند و آنان که می‌میرند تا باورهایشان را نکشند. اعتراف‌گیران صاحبان مطلق حقیقت‌اند و اعتراف یعنی گرفتن تاییدیه برای آنان که تمام راه‌های اثبات حقانیت برویشان بسته است. تنها راه این صاحبان مطلق حقیقت اثبات صحت ایده‌هایشان از قطب مخالف است.

از اسطوره‌های مربوط به سقراط گرفته تا پای کوبیدن گالیله بر زمین به هنگام «اعتراف»، از دادگاههای تفتیش عقاید کلیساها تا بیدادگاههای اسلام، از دادگاههای استالین برای گرفتن تاییدیه از کمونیست‌ها جهت اثبات حقانیت استالینسم تا سربه نیست شدن مسئولان دستگاههای اطلاعاتی سیستم سیاسی سرمایه؛ همه و همه نمونه‌های از این واقعیت تاریخی هستند.

قرار بود تا شرکای حکومتی مزه «باز شدن چشمانشان به حقیقت» توسط شاگردان مهربان لاجوردی را در دانشگاههای اوین و کهریزک بچشند.